

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۹ فبروری ۲۰۱۷

کودتاهای خزانده در واشینگتن

چند روز قبل با یکی از همکاران عزیز پورتال به ارتباط جایگاه طنز در ادبیات سیاسی کشور ها صحبت می نمودیم، این همکار عزیز طنز گزنده ای را که به یکی از زبانهای اروپائی تازه خوانده بود مطرح نموده، از فورمول بندی طنز به آن زبان، که در حدی برداشت آن را دشوار می ساخت، انتقاد نمود.

آن طنز که اینک به یکی از مشهور ترین طنز های سیاسی امریکای لاتین مبدل شده است، در اساس چنین است:

فردی از یک آگاه سیاسی پرسید: در ایالات متحده امریکا چرا کودتا نمی شود؟

آگاه سیاسی جواب داد: به دلیل آن که در واشینگتن، سفارت ایالات متحده امریکا وجود ندارد.

من که با این طنز سیاسی گزنده و پر محتوا از مدتها قبل آشنائی داشتم و این را هم می دانستم که این طنز آهسته آهسته، در مسیر "ضرب المثل شدن" در آن نیم قاره در حرکت است، ضمن آن که طنز را به همین قسمی که در بالا از نظر تان گذشت، بیان داشتم، انگشت بر کمبود آن نیز گذاشتم.

در اینجا به منظور آن که شما خوانندگان عزیز را نیز در جریان آن توضیح قرار دهم، مختصر آن صحبت را خدمت تان تقدیم می دارم، امید دوستانی که معلومات شان نسبت به من بیشتر است با وارد شدن به بحث، ضمن زدودن کمبود بحث من، بر غنای بحث نیز بیفزایند:

به نظر من در طنز بالا دو نکته قابل توجه است، نخست این که در هر کودتائی در هر گوشه جهان به خصوص بعد از ختم به اصطلاح "جنگ سرد" پای ایالات متحده امریکا و نقش ویرانگر سفارت آن کشور برجسته می باشد و در ثانی انکار کودتا در ایالات متحده امریکا.

به نظر من بخش اول این تحلیل یعنی نقش سفارت ایالات متحده امریکا در سازماندهی کودتا ها در تمام کشور ها امریست بدیهی، ملموس و قابل قبول برای همه. حال می خواهد این کودتا در امریکای لاتین باشد و پینوچیت را بر سر کار آورد و یا هم ایران و ۲۸ اسد معروف آن که به ساقط ساختن دولت قانونی مصدق انجامیده، محمد رضا شاه را دوباره بر سرنوشت مردم ایران حاکم و با ایجاد یک حاکمیت مستبد، زورگو و ددمنش، پروسه رشد طبیعی آن کشور را اگر نگوئیم به عقب برگردانید، به جرأت نوشته می توانیم متوقف ساخت.

در بخش دوم که مربوط می شود به عدم موجودیت کودتا در ایالات متحده آمریکا، تا جائی که مطالعه اوضاع سیاسی آن کشور و برخی از کشور های نزدیک و هم پیمان وی نشان می دهد، فکر می کنم چنین حکمی زیاد دقیق نیست. علت چنین عدم دقتی هم، محدود ساختن حرکات کودتائی، به برخورد های مسلحانه آشکار و صریح با پیامد زودرس می باشد در غیر آن می توان به ده ها نمونه از کودتا های خزنده آمریکا را نشان داد. به صورت مثال کشور المان:

یک نظر اجمالی به دهه ۸۰ قرن میلادی گذشته نشان می دهد، که "هیلموث شمیت" صدراعظم المان، بعد از آن که غرب مصمم شد تا به حمایت قاطع از مقاومت رسمی ضد شوروی در افغانستان بپردازد و چنین نگرشی با سیاست اعلام شده از جانب "شمیت" که "تشنج زدائی" بین پیمانهای "ناتو" و "وارسا" بود در مغایرت قرار گرفت، یک شبه و با یک اشاره سر "ریگان"، حزب "اف دی پی" به ریاست "گنشر" وزیر خارجه و معاون صدر اعظم المان، از ائتلاف با "اس. پی. دی" خارج شده، با به سقوط کشاندن دولت "شمیت" که به گفته بسیاری از المانها یکی از پایه های اساسی احیای اقتصاد المان به شمار می رفت، کودتائی را در جهت حفظ سلطه و حاکمیت بلامنازع ایالات متحده آمریکا در آن کشور به پیروزی رسانید.

به همین سان می توان از کودتائی که علیه "اوسکار لافونتین" معاون "اس. پی. دی" و وزیر "وزارت فوق العاده" حین حمله "ناتو" بر یوگوسلاویا صورت گرفت، نام برد. یعنی زمانی که ناتو تصمیم گرفت، تا یوگوسلاویا را به خاک و خون بکشاند و "اوسکار لافونتین" به مثابه یکی از ارکان قدرت المان حاضر نشد، تا به آن تصمیم گردن نهد، می توان به یاد آورد که چگونه یک شبه کسی را که ایدئولوگ "اس. پی. دی" به شمار می رفت به دستور "کلینتن" ها نه تنها از کار برکنار نمودند، بلکه از حزبی که خودش در پیروزی آن بر "سی. دی. او." نقش داشت، نیز به دور افگندند.

این کودتا ها هر چند با فهمی که ما شرقی ها و حتا مردمان امریکای لاتین از کودتا داریم و همیشه آن را با سلاح و قتل و قتال عجیب می دانیم، تطابق ندارد مگر در اصل خود کودتائی است که متناسب با شرایط جامعه، ابزار آن انتخاب شده است. این را که هرگاه شخص بر کنار شده به سیاست های کودتا گرانه موافقه نشان ندهد، چه بسا خونریزی هم در دنبال بیاید، در کل نمی توان منتفی دانست.

و اما به ارتباط کودتا ها در ایالات متحده آمریکا:

تا جائی که از مطالعات تاریخ بعد از جنگ دوم جهانی برمی آید، حد اقل از آن زمان تا اینک سه کودتا موفقانه در ایالات متحده آمریکا انجام یافته و چهارمی آن نیز به صورت خزنده جهت به زیر کشیدن و یا تسلیم برده وار "ترمپ" همین اکنون در دست اجراء قرار دارد.

نخستین کودتا زمانی صورت گرفت، که جناح سرمایه نظامی آمریکا تصمیم گرفت تا خلاف "جان کنیدی" و کتاب معروفش "ستراتژی صلح"، ایالات متحده آمریکا را در تقابل همه جانبه با اتحاد شوروی آن زمان قرار دهد. تا جائی که از مطالعه برخی از کتب بر می آید، چون "کنیدی" با آن سیاست ها مخالفت خود را اعلام داشت، وی را به قتل رسانیده حتا قبل از آن که خیر مرگش به صورت رسمی از طرف کاخ سفید، مورد تأیید قرار گیرد، "جانسون" معاونش را رئیس جمهور اعلام داشتند. "جانسون" هم با به آتش کشیدن کتاب "ستراتژی صلح"، در عمل ویتنام را به آتش کشیده، در حد توان به مثابه سگ پاسبان جناح سرمایه نظامی در آمریکا، خواست کودتا را متحقق ساخت.

دومین کودتا با آن که در ظاهر امر منوط به قضیه "واترگیت" و برخورد ضد دموکراتیک "نیکسون" علیه رقیبش از حزب دموکرات می گردید، اما در واقعیت امر باز هم کودتائی بود از جانب جناح سرمایه نظامی، به دلیل آن که "نیکسون" در جنگ به خاور دور نقطه پایان گذاشته و حاضر نبود، جنگ دیگری را آغاز نماید.

سومین کودتا که خوشبختانه در حافظه بیشتر آگاهان سیاسی تقریباً کاملاً تازه است، کودتائیس که "دیگ چینی- رازفیلد و پل ولفویترز" در پناه حملات یازده سپتمبر علیه، "جورج دبلیو بوش" انجام داده، به نمایندگی از جناح سرمایه‌نظامی ایالات متحده آمریکا تا آخرین روز ریاست جمهوری وی، آن را دوام دادند. فکر می‌کنم در این مورد در کنار سایر کتب افشاء کننده، کتابهای تحقیقی که به وسیله "تی یری میسان" نویسنده نام آشنا در پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" نگارش یافته، می‌تواند گویاترین اسناد جهت اثبات ادعای ما به شمار بیایند.

چهارمین کودتا، کودتای خزنده کنونی علیه "ترمپ" است از جانب جناح سرمایه‌نظامی ایالات متحده آمریکا. همان طوری که قبلاً نیز نگاشته ام، "ترمپ" با کاندید خود دو بخش از حاکمیت نیمه دوم قرن بیستم را علیه خود شورانده است. نخست جناح سرمایه‌نظامی و در ثانی قشر سیاستمداران مربوط طبقه حاکم را که در پیوند با جناح سرمایه‌نظامی، ایالات متحده آمریکا را به مقروض ترین کشور در طول تاریخ مبدل نموده اند. در همانجا افزوده بودم که سرنوشت "ترمپ" در این جدال از آنجائی که ماهیئاً نمی‌تواند به حمایت توده‌ها امیدوار باشد، می‌تواند دو چیز باشد یا این که وی را نیز مانند "کنیدی" از پیش پای شان بر می‌دارند و یا این که او را در چنان تنگنا هائی قرار می‌دهند، که به ناگزیر به مانند "گدی کوکی" سرمایه عمل نماید.

تا جائی که اکنون به نظر می‌رسد به خصوص به دور افگندن "مایکل فلین" مشاور امنیت ملی رئیس جمهور که نه تنها وظیفه همانگ ساختن تمام نهاد های امنیتی ۱۶ گانه ایالات متحده آمریکا را به دوش دارد، بلکه وظیفه دارد تا با اشراف بر ستراتیژی های کشورهای رقیب و دوست، ستراتیژی امنیتی ایالات متحده آمریکا را نیز چنان تدوین و عملی نماید که سیادت و آقائی آن کشور بر رقیب و دوستان را نیز تضمین کرده بتواند، نخستین گام عملی در جهت همان کودتای خزنده به شمار می‌رود. به همین سان ایجاد "تئوری هراس" و دامن زدن به آن بین افراد نزدیک و متعهد به "ترمپ" و آنها را وادار ساختن به کناره گیری از وظایف پیشنهادی "ترمپ" می‌تواند گام دیگری در تطبیق همان تئوری "کودتای خزنده" باشد.

کودتائی که به محض کنار رفتن کاندید "ترمپ" جایش را یک تن از متعهد ترین جنرالهای جناح سرمایه‌نظامی پر نموده است. اگر این طور نباشد، چطور ممکن است که در امریکای به اصطلاح "قانونمدار"، امریکائی که "فضای شخصی" افراد به مثابه بخشی از مالکیت خصوصی مقدس به شمار رفته، قانون اساسی آن کشور مصونیت مکالمات و مکاتبات را تضمین نموده است و به دنبال افشاء گری های "سنودن" و "آسانژ" با "ویکی لیکس" و آنچه اتهامی که متوجه نهاد های امنیتی امپریالیزم جنایتگستر آمریکا از داخل و خارج آن کشور گردیده، چنان عملی به جای آن که به شدت تقبیح گردد، روزنامه ای به استناد گفته های مأمورین "اف. بی. آی" ادعای شنود مکالمات تلفونی "مایکل فلین" را می‌کنند و از هیچ یک از نهاد های خبری و اطلاعاتی آمریکا، کمترین اعتراضی علیه چنین عملی صورت نمی‌گیرد.

در عوض حرکت "فلین" را به اندازه ای بزرگ می‌سازند، که کمتر کسی به نقض قانون اساسی آمریکا توسط "اف. بی. آی" متوجه شود.

به نظر من چنین حرکتی نموده‌های یک "کودتای خزنده" بوده، نتایج آن را می‌توان در آینده روشنتر مشاهده نمود. نتایجی که یا "ترمپ" را وادار به سر نهادن در آستان سرمایه‌نظامی می‌سازد و یا این که سر وی را می‌گیرند.